

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

دوش رفتم به کوی باده فروش
ز آتش عشق دل به جوش و خروش
مجلس نغز دیدمی روشن
میر آن بزم پیر باده فروش
ساقیان ایستاده صف در صف
باده خواران نشسته دوش به دوش
کردمی من میانشان گردش
پاره ای مست پاره ای مدهوش
سخن این به آن هنیئا لک^۱
پاسخ آن به این که بادت نوش
با ادب پیش رفتم و گفتم
کی تو را دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند
درد من بنگر و به درمان گوش
پیر روشن ضمیر با من گفت
کی تو را پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا که از شرمت
دختر زرنشسته برقع^۲ پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده
آتش من فرو نشان از جوش
دوش می سوختم از این آتش
آه اگر امشبم بود چون دوش
پیر خندان که این پیاله بگیر
سیدم گفت هان ز نیمه بنوش
جرعه ای درکشیدم و گشتم
فارغ از رنج و عقل و محنت و هوش

۱- هنیئا لک: (جمله اسمی دعایی) گواراباد بر تو.

۲- برقع: روپند زنان.

چون به هوش آمدم یکی دیدم
مابقی را همه خطوط نقوش
ناگهم از صوامع ملکوت
این حدیثم سروش گفت به گوش
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو^۳

از جمله غزواتی که رسول خدا خود به نفس نفیس تشریف داشت غزوه خیبر بود و خیبر نام موضعی است مشهور و معروف در چهار منزلی مدینه به جانب شام و در آن موضع قلاع متعدد بود اعظم قلاع و محکم ترین آنها قلعه ای موسوم به قموص^۴ بود و کیفیت آن غزوه چنان است که در سال هفتم هجرت که موبک همایون حضرت ختمی مرتبت جناب محمد که از مدینه مراجعه فرمود در عرض راه سوره مبارکه فتح شرف نزول یافت و در آنجا به طریق اشاره بشارت فتح خیبر نازل شد .
قال الله تعالی : وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.^۵

پس از آن حضرت وارد مدینه طیبه شد بیست روز در مدینه توقف فرمود بعد از آن به مهاجر و انصار فرمود که به تهیه اسباب لشکر قیام نمائید که به جانب خیبر رویم و به همه فرمودند : یا ایها الناس باید که با من بیرون نیاید احدی مگر برای جهاد و رضای حضرت دوست و از برای حطام دنیا و اخذ غنیمت نباشد.

توجه آن حضرت به خیبر ، بر جهودان مدینه به غایت دشوار آمده پس از هر کسی طلبی داشتند محصلی بر او گماشتند . ابوشحم یهودی از عبدالله بن بشر اسلمی^۶ پنج درهم طلب داشت و به واسطه آن طلب او را مضطرب می ساخت تا آن که عبدالله به او گفت : حق تعالی مژده فتح خیبر را به اهل اسلام داده چند روزی صبر کن چون فتح حاصل شود و مرا غنیمتی به دست آید قرض تو را ادا نمایم .
یهودی گفت : جنگ خیبر را با جنگ های دیگر قیاس نتوان کرد به حق تورات که ده هزار مرد جنگی در دژ خیبر موجود است .

۳- شعرا سید احمد حسینی متخلص به هاتف اصفهانی از شعرای نامی ایران در عهد افشاریهو زندیه است.

۴- قلاع : جمع قلعه .

۵- قموص : کوهی است به خیبر و بر آن کوه است حصار ابوالحقیق یهودی .

۶- خدا به شما وعده غنیمت های بسیاری داد که به دست آورید این یک غنیمت را زودرس کرد و دست شرارت مردم را از شما کوتاه کرد (برای مصالحی ناگفتنی) و برای اینکه آیتی باشد برای مؤمنین و شما را به سوی صراط مستقیم هدایت کند . (آیه ۲۰ سوره فتح).

۷- حطام : مال اندک .

۸- عبدالله فرزند بشر اسلمی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در صفین به شهادت رسید. نام «عبدالله بشر» در قصیده ای که امام علی علیه السلام در رثای قبیله اسلم سروده، آمده که حکایت از این دارد که وی از طایفه اسلم و مورد عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در صفین به شهادت رسیده است .

عبدالله گفت: ای دشمن خدا ما را از بسیاری کفار می ترسانی و حال آن که تو در امان مایی .
خلاصه نزاع به مثابه^۹ رسید که منجر به رفتن خدمت حضرت نبوی گردید عبدالله گوید سخن آن یهودی را به
عرض حضرت رسانیدم هیچ نفرمود لبهای مبارک آن حضرت متحرک گشته سخن چند فرمود که من نفهمیدم.
پس یهودی عرض کرد: یارسول الله این مردحق مرا گرفته نمی دهد.
حضرت فرمودند: حق او را بده .

عبدالله گوید پس به ناچار دو جامه داشتم یکی را به سه درهم فروخته ودودرهم دیگر تحصیل نموده وپنج درهم
رابه ابوشحم یهودی دادم.

وچون سپاه نصرت پناه کار سازی راه کردند آن حضرت با هزار و چهار صد نفر از لشکر فیروز اثر رو به خیبر نمود
و سباع بن عرفطهغفاری^{۱۰} را حضرت در مدینه خلیفه نمود چون یهودان خیبر از توجه خیر البشر باخبر شدند
هر شب جمعی را به پاسبانی و حراست تعیین می نمودند که چون لشکر اسلام به حوالی ایشان برسیدند به
مقابله ومقاتله بپردازند چون سپاه حضرت رسالت پناه به منزلی که درخیبر بود رسید با آن که اهل خیبر کمال
جد و جهد در پاسبانی و حراست اراضی را می نمودند با خواست خدا آن شب خواب بر نگهبانان غالب شد و تا
صبح آن روز از ورود حضرت با خبر نگشتند و حتی به اذن خدا خروس و سگ های ایشان نیز صدا نکردند و
حیوانات چهار پا نیز حرکت نکردند چون قریب به طلوع آفتاب از خواب غفلت بیدار شده و دیده گشودند بیل و
اسباب برداشتند و به قصد انجام کار به مزارع خود روان شدند که ناگاه نظر ایشان بر لشگریان آفتاب رسالت
افتاد که انجم وار بر گرد حصار اشرار جمع شده اند کمال اضطراب بر ایشان روی داد و بیل و کلنگ به زمین
نهاده و رو به فرار نهادند و به قلاع خویش پناه بردند و قوم خویش را از آمدن اسلامیان خبردار ساختند خلاصه
قلاع ایشان محصور اسلامیان گردید وارد است که حضرت رسول حراست لشکر را هر شب به یکی از اصحاب
مقرر می فرمود .شبى عمر بن الخطاب به این منصب شرفیاب آمد مسلمین شخصی یهودی را گرفته و به نزد عمر
آوردند عمر امر به قتل آن یهودی کرد.

یهودی گفت : مرا به نزد پیغمبر خود برید که با او سخنی دارم .

عمر او را به نزد رسول خدا آورد .

یهودی عرض کرد : یا ابوالقاسم مرا امان می دهی که با تو راست گویم؟

آن رحمت عالمیان او را امان داده .

یهودی عرض کرد : من محرّاب را به حصار نطاه^{۱۱} می دانم اگر حکم فرمایی که آن موضع را بشکافند و آب را
به طرف دیگر جاری سازند اهل قلعه فوراً به امان آیند وقلعه را بی منازعه و جنگ تسلیم نمایند.

۹- مثابه : حد ومرتبه ، اندازه ، درجه .

۱۰- سباع بن عرفطهغفاری یکی ازصحابه پیغمبربوده است .

۱۱- محرّاب: محل عبور .

۱۲- حصار نطاه : یکی ازدژهای بزرگ منطقه خیبر .

حضرت فرمودند: ای یهودی تو را امان دادم لیک آب را بر روی اهل قلعه بستن از طریق مَرّوت دور است زیرا که در قلعه ضعفا و اطفال خرد سال و زنان می باشد.^{۱۳}

(گریز)

ای عزیز رسول خدا آب را بر روی اطفال یهود سد نفرمود که از طریق انصاف و مَرّوت دور است پس بدا به حالت بنی امیه پست تر از یهود که آب را در صحرای کربلا بر روی اطفال خردسال و شیر خوار سرور مظلومان آقایم حسین بستند به مرتبه و حدی که پاره تن رسول خدا حضرت سیدالشهدا طفل شش ماهه شیر خواره خود علی اصغر را به روی دست گرفتند و به جانب میدان روان شد.

راوی حمید ابن مسلم ازدی^{۱۴} می گوید وقتی حضرت ابی عبدالله یکه و تنها در میان میدان تکیه بر نیزه بیکیسی داده بود دیگر نه برادر و نه جوانان و نه اصحابی و انصاری که جن و انس و وحش و طیور و ملائکه هفت آسمان تا حتی لشکر مخالف همه به حالت آن امام غریب و مظلوم و بیکس گریان بودند دیدم آن حضرت به جانب خیمگه روان گردید و به زودی مراجعت فرمود و چیزی در زیر عبا پنهان دارد با خود خیال نمودم که حضرت قرآن آورده که در نزد آن قوم قرآن را شفیع خود نماید . دیدم حضرت عبا را از هم باز نمودند قنداقه طفل صغیر شیرخواری را بیرون آورد و به روی دست بلند نمود و فرمود :

که ای گروه دغا طفل ناز پرورم هست این

سرور سینه بود نور دیده ترم هست این

اگر به زغم شما من گناه کار شمایم

نکرده هیچ گناهی علی اصغرم هست این

به طفل بی گنه من دهید قطره آبی

که یادگار به جای علی اکبرم هست این^{۱۵}

ایهالناس در هر مذهب و در هر ملت طفل شیر خوار را ترحم بکنند شما با من گفتگو دارید به این طفل ترحم نمائید که از شدت تشنگی زبان در دهان او خشکیده .

وآن حضرت آن طفل را بردست بلند نگاه داشته حمید ابن مسلم گوید دیدم شورش و غلغله در میان لشکر افتاد که حسین راست می گوید بر این طفل شیر خوار چراترحم نمی کنید؟

عمر سعد آن حال را دید رو به حرمه کردوگفت : چرا جواب حسین را نمی دهی مگر سفیدی زیرگروی طفل حسین را نمی بینی ؟

۱۳- ادامه این داستان را می توانید از کتاب مجمع البیان جلد ۹ ص ۱۱۹ ملاحظه فرمائید .

۱۴- حمید بن مسلم ازدی از چهره های مرموز و نا شناخته حاضر در میدان کربلا است .

۱۵- این ابیات در نسخ مجالس تعزیه عاشورای زمینه میرانجم و میرعزائیز مشهودمی باشد.

آن ظالم مطلب را دریافت کمان را از بر دوشبه دست گرفت تیری زهرآگین در چله کمان گذاشت و آن تیر پر
زنان آمد تا به حلقوم علی اصغر نشست و خون مثل ناودان روان گشت علی اصغر صورت برگردانید و نگاهی به
صورت پدر بزرگوار خود و تبسمی نمود که یعنی سیراب شدم.

ز سوز تیر چنان دست و پای خود گم کرد
که خواست گریه کند در عوض تبسم کرد
ومرغ روحش به شاخسارجنان پرواز نمود.

چون علی اصغرناکام حسین گشت شهید را بخواند تا آخرجا داردچون که فاطمه زهرا فرمودندکه من نوحه
خوانی را دوست می دارم در مصیبت حسین الی لعنته الله علی القوم الضالمین

تیر از کمان گذشت و شه دین ز اصغرش
اصغر از آب زآن که گذشت آب از سرش
تیر از گلوی اصغر و بازوی شاه دین
بگذشت جا نبود به جز جان حیدرش
ز آن هم گذشت و بر جگر مصطفی رسید
تا خود دگر کجا بود آنجای دیگرش^{۱۶}